

اسپینوزا: فیلسوفی جاودانه

۴



■ محسن جهانگیری
■ انتشارات علمی و فرهنگی

این کتاب به بررسی زندگانی فیلسوف جاودانه تاریخ، باروخ اسپینوزا و سیری در آثار و اندیشه‌های او می‌پردازد. بخش اعظم کتاب به نوشته‌های جناب محسن جهانگیری، استاد فلسفه دانشگاه تهران و چهره ماندگار، و بزرگ‌ترین اسپینوزاشناس ایرانی اختصاص دارد که شاه کتاب اسپینوزا یعنی «اخلاق» او را به پارسی برگردان کرده است.

احوال و آثار و آراء فرانسیس بیکن

۵



■ محسن جهانگیری
■ انتشارات علمی و فرهنگی

این کتاب که در نوع خود کم‌نظیر است، در سه بخش تنظیم یافته است: در بخش اول از وضعیت خانوادگی، دوران تحصیل، مقام ادبی و فعالیت‌های سیاسی و آثار بیکن به میان آمده؛ در بخش دوم قاید و افکار فلسفی وی مورد بحث و تحقیق قرار گرفته؛ و بخش سوم به ارزشیابی افکار و اندیشه‌های او اختصاص یافته است.

محبی‌الدین ابن عربی...

۶



■ محسن جهانگیری
■ انتشارات دانشگاه تهران

کتاب محبی‌الدین ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی شامل سه بخش است. بخش اول شامل احوال، مشایخ، آثار و ارتباط با اسلاف؛ بخش دوم شامل عقاید و افکار؛ بخش سوم شامل نظر بزرگان اسلام، تأثیر در عرفان بعد و ذکر عده‌ای از تابعان و شارحان. کتاب به گونه‌ای نگارش یافته که خواننده را علاوه بر شناخت ابن عربی و آگاهی از عرفان وی، با فرهنگ اسلامی به ویژه با فرهنگ اسلامی اندلس آشنا می‌سازد.



تعیین نسبت خود با میراث فلسفی مان اینها پرسش‌هایی است که نمی‌توانیم نادیده بگیریم. البته که به‌رغم این پرسش‌ها، قدر و ارج کسانی مانند دکتر جهانگیری که سنت فلسفه و چراغ دانش‌دوستی را در کشور ما زنده نگاه داشته‌اند معلوم و مسلم است؛ مسئله این است که با پیش چشم داشتن تلاش‌های این معدود استادان کنجکاو نیک‌نام، در ادامه راه آنان چگونه می‌شود در عین بهره‌مندی از فضایل سنتی، دنیای جدید را بهتر و بیشتر و موفق‌تر شناخت.

مایلم این نوشته مختصر را با یادآوری دو نکته درباره روحیه و رویکرد دکتر محسن جهانگیری به پایان ببرم. یکی اینکه او در عین کنجکاوی بی‌غرض و شیفتگی نسبت به علم و اندیشه جدید، با اتکا به پشتوانه سنت پیش‌گفته علم‌دوستی و دانش‌طلبی، مرعوب هر چه از خارج می‌آید، نبود و این را در عمل نشان می‌داد. او که گزیده‌اش از متون فلسفی به زبان انگلیسی (انتشارات سمت، ۱۳۶۸) کتاب درسی رشته فلسفه بود، درباره پژوهش در سنت اسلامی به‌صراحت گفته است: «من، و امثال من، قاعدتاً مثلاً ابوالحسن اشعری یا ابن‌سینا را باید بهتر از یک غربی بشناسیم. برای من آنچه قطب‌الدین اشکوری شاگرد میرداماد درباره استادش می‌گوید، معتبرتر از تشخیص یک خاورشناس مثلاً پروفیسور هانری کرین است.» نکته دوم که باز با همین مطلب پیوند دارد، مهر میهن و ایران‌دوستی عمیق اوست در کنار دین‌داری متشرعانه. استاد جهانگیری وقتی در مرور خاطرات کودکی خود درباره تأثر از اشغال ایران به دست متفقین می‌گوید، و وقتی نگرانی خود را از وضع کنونی زبان فارسی «که سند هویت ملی و مذهبی و آبرو و اعتبار ملت و مملکت ماست» به زبان می‌آورد و از هجوم واژه‌های انگلیسی به زبان فردوسی و سعدی و حافظ گلایه می‌کند (جشن‌نامه، ص ۲۶)، زبان‌گویی نسلی است که با تمام وجود می‌کوشیدند از این زبان و این فرهنگ پاسداری کنند و امیدوارم برکت کوشش‌ها و آرمان‌جویی‌هایشان همیشه با ما باشد. استاد ما- دکتر محسن جهانگیری- نماینده روحیه و نگرشی بود که چه‌بسا در روزگار ما به خطر افتاده باشد؛ او نماینده ارزش‌های یک سنت بزرگ و زنده و دانش‌دوست بود و تجسم آن در روزگار جدید. شاید ایشان به معنایی خاص چندان اهل تحلیل فلسفی نبودند، اما اگر فلسفه دوستداری دانش به معنای عام باشد در برابر تجر و جمود و توهم بی‌نیازی از دانش، دکتر جهانگیری قطعاً استمرار روحیه فلسفی سنت ما بود در دوره جدید؛ روحیه‌ای که می‌کوشد هم خود را بیشتر بشناسد و هم علم و دانش و بینش را از هر کجا که می‌شود و نزد هر کس که باشد، فراگیرد.

مصرع‌ها یا ابیاتی جهت تنبه می‌خواند: «هیچ کس از پیش خود چیزی نشد»، «ما همه هستی و هستی‌ها نما/ تو وجود مطلق و هستی ما»، بلکه از دانشجویان هم- به‌ویژه در دوره‌های پایین‌تر و مثلاً دوره کارشناسی- می‌خواست شعر حفظ باشند و به عنوان نمونه بابت درست ازیر خواندن غزلی از حافظ تشویق‌شان می‌کرد. به دانشجویان دوره کارشناسی تاکید می‌کرد سیر حکمت در اروپای محمدعلی فروغی را هم حتماً بخوانند، نه الزاماً به جهت اطلاعاتی که دیگر در جاهای مختلف در دسترس بود، بلکه برای بهتر آموختن زبان فارسی و توانایی نگارش به این زبان.

دکتر جهانگیری اهل علم بود به معنایی بسیار کهن و ریشه‌دار. در دیباچه کتاب فرانسیس بیکن (ص سیزده) می‌خوانیم: «درد بی‌پایان بر پیامبران الهی به‌ویژه بر افضل آنان محمد مصطفی و خاندان و یاران و پیروان پاک او باد که بیش از دیگران به ستایش علم و دانش پرداخت و به علما و دانشمندان ارج نهاد و امت خود را به کسب علم از هر جایی و از هر زبانی هدایت فرمود.» در نوشته دیگری آورده‌اند: «تاریخ شهادت می‌دهد که ملت مسلمان و فرهنگ‌دوست ایران همواره طالب علم و حکمت بوده است و... اصولاً برای علم و حکمت اصالت و استقلال قائل شده و عالمان و حکیمان را بدون توجه به زبان و ملیت و دین و مذهب بلکه صرفاً به خاطر علم و حکمتشان گرامی داشته است.» او به این معنا یادگار سنت دانش‌دوستی و احترام به علم در ایران بود، سنتی که به او اجازه داد در عین پرداختن به علوم حوزوی تا حد اجتهاد، علم را به هیچ حوزه‌ای محدود ندادند و تداوم کنجکاوی‌های دیرینه فرهنگ‌سازان تمدن اسلامی باشد.

اینکه با وجود شیفتگی دکتر جهانگیری به دانش‌های نو و تالیف و ترجمه‌های فراوان درباره فلسفه غرب، چرا آثار او بیشتر تداوم سنت به نظر می‌رسد تا معرفی روش یا رویکردی نو، پرسشی است شایان تأمل و بررسی. دکتر جهانگیری خود هیچ توهمی درباره نوآوری و نظریه‌پردازی نداشت و می‌توان گفت، به‌شایستگی، بیشتر ادامه سنت علم‌جویی در ایران بود. آیا اینکه نوشته‌های او مثلاً درباره فلسفه ضد‌مدرسی بیکن خود از قضای روزگار لحن مدرسی دارد، به فقدان دید تاریخی بر نمی‌گردد؟ آیا به نوع دیگری از مواجهه با فلسفه‌های غربی نیاز نداریم که در آن بیشتر از پاسخ‌ها و نظریه‌ها، مسئله‌های هر فیلسوف درون زمینه و زمانه‌اش برجسته شود؟ آیا علاقه ستودنی نسل او به علوم محدودیتی اساسی نداشت و آن این نبود که علم تجربی را بیشتر در علوم طبیعی می‌جستند و جدیتی در پیگیری علوم انسانی با دستاوردهای متحول‌کننده‌اش نداشتند؟ برای

دکتر جهانگیری اهل درس و بحث بود به معنای سنتی آن. در جلسات درس فلسفه اسلامی بر علوم قدیم به سبک تکرار و تلقین تاکید‌هایی می‌کرد که برای دانشجوی بیگانه با فضای سنتی غریب می‌نمود: «متن را با صدای بلند بخوانید و اعرابش را اظهار کنید.»